

سپس تقسیم آلمان، نشانه‌ی آغاز پرمخاطره‌ای در روند صلح جهانی به‌شمار می‌آمد؛ روندی که سرانجام با تشکیل دو پیمان نظامی آتلانتیک شمالی و پیمان نظامی ورشو، در واپسین سال‌های دهه ۱۹۵۰ میلادی، تقسیم جهان به دو اردوگاه متخاصم را دامنه و گسترش هرچه بیشتر می‌بخشید. حمایت غرب از شکایت دولت قوام‌السلطنه در شورای امنیت سازمان ملل پیرامون حضور نیروهای شوروی در ایران، آغاز چنین روندی بود.

بنابر آن چه گفته شد، از نگاه رقابت شوروی با آمریکا نیز، حضور نیروهای ارتش سرخ و استفاده از آن به‌عنوان اهرمی جهت دستیابی به منافع نفتی شمال را نمی‌توان تنها در حوزه‌ی منافع اقتصادی جست و جو کرد. تلاش در این زمینه، از منظری عمومی‌تر در حوزه‌ی امنیت ملی آن کشور در مرزهای جنوبی خود قابل درک خواهد بود. کارگزاران بلشویسم دستیابی به منابع نفتی شمال را ضمن توجه به منافع اقتصادی انکارناپذیر آن، تضمینی جهت توازن قوا و احیاناً تغییر آن به سود خود در مقابله با رقبای دیرین می‌شماردند. تضمینی که از نظر تاریخی نیز سنت و اعتباری کهن داشت. هراس دائمی مسکو از دخالت انگلیس و بعدها آمریکا در منطقه‌ی نفوذ خود، نقشی بس تعیین‌کننده در راهبرد آن کشور پیرامون مسئله‌ی نفت شمال و ممانعت از نفوذ غرب داشت؛ راهبردی که از نظر تأمین امنیت در مرزهای جنوبی آن کشور، با هدف‌های تاریخی و سیاسی گره می‌خورد.<sup>۱۵</sup>

بی‌هیچ شبهه‌ای، نزدیکی آمریکا و انگلستان و حمایت آنها از حقانیت ایران در شورای امنیت، روند تحولاتی را که به فراخواندن نیروهای شوروی انجامید تسریع کرد. اما اسناد نویافته‌ی آرشیوهای باکو و مسکو از واقعیت دیگری نیز حکایت می‌کنند: تصمیم شوروی برای فراخواندن نیروهایش از آذربایجان، حاصل محاسباتی دیگر، سوای مقابله‌ی آمریکا با آن کشور در شورای امنیت و یا تکیه بر افسانه‌ای است که تحت عنوان «اولتیماتوم ترومن» به شوروی شهرت یافته است و تهدید به جنگ اتمی را عامل عقب‌نشینی ارتش سرخ از آذربایجان می‌داند.

ترومن چندسال پس از پایان مسئله‌ی آذربایجان، طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی در آوریل ۱۹۵۲ و نیز مقاله‌ای که در اوت ۱۹۵۷ در نیویورک تایمز انتشار یافت، اعلام کرد در مورد آذربایجان به استالین «اولتیماتوم» داده است. این ادعا در سال‌های بعد نیز از جانب ترومن تکرار شد. سرانجام در ژانویه‌ی ۱۹۸۰، مجله‌ی تایمز دست به انتشار اسناد سناتور هنری جکسون زد. بنا بر محتویات آن اسناد، ترومن آندره گرومیگو را به کاخ سفید احضار کرده و گفته بود: اگر ارتش سرخ بلافاصله ایران را ترک نکند، آمریکا برضد شوروی از بمب اتمی استفاده خواهد کرد. با این همه، تاکنون هیچ سندی پیرامون این که چنین اولتیماتومی داده شده یافت نشده است و شماری از دیپلمات‌های برجسته‌ی آمریکا، چون لوئی هندرسون، ادوین رایت و الگار هیس و دیگران آن را رد می‌کنند. هریمن و کتن نیز با اشاره به مسئله‌ی اولتیماتوم، چیزی از آن به خاطر نمی‌آورند و درستی این ادعا را مورد تردید قرار می‌دهند. جرج آلن سفیر آمریکا در ایران، می‌نویسد: ترومن «متأسفانه در سال‌های آخر عمر پیرامون برخی از جنبه‌های نقشی که در دوران ریاست جمهوری‌اش در مقابل شوروی ایفا کرد، گرایش به اغراق دارد. به نظر من، ادعای او مبنی بر ارسال اولتیماتومی برای استالین نیز بر همین زمینه سیر می‌کند.»<sup>۱۶</sup>

واقعیت آن است که هیچ سندی مبنی بر ارسال اولتیماتومی به شوروی در اسناد وزات خارجه و وزارت دفاع آمریکا وجود ندارد و هیچ یک از مقامات بلندپایه‌ی این دو وزارتخانه در سال ۱۹۴۶، چنین چیزی را تأیید نکرده‌اند. حال آن که اگر اولتیماتومی داده شده بود، بی‌تردید دیپلمات‌های برجسته و نمایندگان آمریکا در مسکو باید از آن یاد می‌کردند.

مطلب از این قرار بود: در آستانه‌ی سفر سادچیکوف به تهران، طرحی سری پیرامون مسئله‌ی نفت و فراخواندن نیروهای شوروی از ایران در وزارت خارجه‌ی آن کشور آماده می‌شد. در نامه‌ای که همراه این طرح برای تصویب

نهایی از جانب مولوتوف به استالین فرستاده شد آمده است که طرح مزبور می‌بایست در ۲۷ اسفند ۱۳۲۴ (۱۸ مارس ۱۹۴۶) هنگام سفر سادچیکوف به تهران در اختیار او قرار گیرد تا در جریان مذاکره به نخست‌وزیر ایران تسلیم گردد. این همان تاریخی است که قوام به علاء دستور داد شکایت خود را نسبت به حضور نیروهای شوروی و دخالت آن کشور در امور داخلی ایران در شورای امنیت عنوان سازد. روشن نیست آیا تصمیم ایران برای مراجعه‌ی مجدد به شورای امنیت، سفر سفیر شوروی به تهران را سرعت بخشید یا نه؟ اما مسلم است که شوروی طرحی را تهیه کرد که طی آن قرار بود در قبال ایجاد شرکت مختلطی در مسئله‌ی نفت شمال، نیروهایش را از ایران فراخواند؛ اقدامی که پیش از طرح مجدد شکایت ایران در شورای امنیت در دستور کار قرار گرفته بود.

این واقعیت، حقانیت نظریه‌ای را که مدعی است ایستادگی آمریکا در شورای امنیت باعث شد تا شوروی نیروهایش را از ایران فراخواند، با تردیدی جدی روبه‌رو می‌سازد؛ هرچند این امر نافی آن نیست که شاید شوروی در محاسبات خود موضع آمریکا را در نظر گرفته بوده باشد.

نکته‌ی حساس در طرح وزارت خارجه‌ی شوروی، تکیه بر این مطلب است که به سادچیکوف دستور داده شده بود تا یادداشت پیرامون فراخواندن نیروهای شوروی از ایران «می‌بایست همان روزی که یادداشت مربوط به تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی رد و بدل می‌گردد» در اختیار قوام گذارده شود. بر این اساس می‌توان پذیرفت که مسئله‌ی فراخواندن نیروهای شوروی، به‌طور مستقیم در ارتباط با تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و تصویب قراردادی پیرامون آن باشد. آگاهی بر این نکته، برخی از محققان را بر آن داشته است که با تکیه بر اسناد نویافته آرشیوهای باکو و مسکو، نظریه‌ی فراخواندن نیروهای شوروی بر اساس ایستادگی آمریکا را نادرست بخوانند. آنان معتقدند استالین استراتژی خود پیرامون فراخواندن نیروهای ارتش سرخ از ایران را در مقابل دستیابی به

نفت شمال یا کسب خودمختاری آذربایجان، پیش از تحولات شورای امنیت یا موضع آمریکا اتخاذ کرد. آن چه در نهایت بر شتاب مسکو پیرامون دستیابی به قراردادی با ایران می افزود، نگرانی از آن بود که قوام با جلب حمایت آمریکا، موضوع مذاکرات دوجانبه میان ایران و شوروی را به شورای امنیت بکشاند و به کشمکشی که جریان داشت ابعاد جهانی بخشد.<sup>۱۷</sup> کوشش شوروی برای خنثی ساختن این اقدام، با مانور قوام در تسلیم شکایت به شورای امنیت، آن هم در آستانه‌ی مذاکرات با سادچیکوف در تهران، با شکست روبه‌رو شد.

دیپلماسی قوام در مذاکرات دوجانبه و شکایت در شورای امنیت، که سرانجام فراخواندن نیروهای ارتش سرخ را در پی داشت، پیروزی بزرگی برای ایران به شمار می آمد. با پایان جنگ دوم جهانی، شوروی موفق شده بود در تمام مناطق تحت نفوذ ارتش سرخ به جز چکسلواکی، نظام‌های وابسته به خود را بر سر کار آورد. همین واقعیت این گمان را تقویت می کرد که این بار دستیابی شوروی به نفت شمال و نفوذ بر جنبش‌های جدایی طلبانه‌ای که در آذربایجان و گوردستان جریان داشت، آن کشور را گامی دیگر در راستای تبدیل ایران به یکی از اقطار خود نزدیک ساخته است. برای شماری از سیاستمداران برجسته‌ی جهان، سرنوشت نبردی که در نخستین گام خود به فراخواندن نیروهای ارتش سرخ انجامیده بود، هنوز ناروشن‌تر از آن بود که به عنوان پیروزی نهایی ایران به ثبت برسد. از این منظر، قوام در متقاعد ساختن غرب پیرامون کارایی شیوه‌ای که برای تحقق هدف‌هایش در پیش گرفته بود، خود را با دشواری‌هایی روبه‌رو می دید. شاه، دربار و نیروهای دست راستی نیز با تکیه بر خطری که از جانب شوروی متوجه ایران بود، هر گام او را نشانه‌ی سستی در رویارویی با شوروی ارزیابی می کردند و، با اشاره به واقعیت‌هایی که جریان داشت، اقداماتش را به نشانه‌ی کرنش در برابر همسایه‌ی شمالی با تردید تلقی می کردند.

با این همه، خروج نیروهای ارتش سرخ از ایران این فرصت را برای

نخست‌وزیر ایران فراهم ساخته بود تا با آرایش مجدد نیرو، خود را برای دور تازه‌ای از نبرد که با سرنوشت میهنش گره می‌خورد آماده سازد؛ دور تازه‌ای که تندی و ناشکیبایی را برنمی‌تابید و قوام در آزمون‌های پیشین تاریخی خود با همسایه‌ی شمالی، به تجربه دریافته بود که دستیابی به نتیجه‌ای مطلوب از راه و چاره‌ای دیگر که بردباری و مدارا، به‌ویژه در آغاز کار، ویژگی بارز آن به‌شمار می‌آمد، امکان‌پذیر خواهد بود.

با امضای قرارداد نفت، همه‌ی کوشش شوروی معطوف به آن بود تا انتخابات مجلس پانزدهم هرچه زودتر برگزار شود و قرارداد به تصویب برسد؛ انتخاباتی که بنا بر نقش فرقه‌ی دموکرات در آذربایجان، قدرت حزب توده در تهران و موقعیت قوام در دولت، ترکیب مجلس را به سود مدافعان تصویب توافقنامه‌ی نفت تضمین می‌کرد، و این معنایی جز تأیید خواست بی‌چون و چرای شوروی در پی نمی‌داشت.

قوام در پاسخ درخواست سادچیکوف پیرامون برگزاری هرچه زودتر انتخابات، بر این نکته‌ی همیشگی تکیه کرد که به‌خاطر اشغال کشور، امکان برگزاری انتخابات وجود ندارد. این دیگر شوروی بود که می‌بایست با فراخواندن نیروهای خود، راه چنین انتخاباتی را هموار سازد و آخرین مانع در مقابل دستیابی به نفت شمال را از میان بردارد. نخست‌وزیر ایران این بار کوشش برای خروج نیروهای شوروی را با محاسبه‌ی دقیق دیگری همراه ساخت که چاشنی آن، تحریم انتخابات از جانب علما بود. او پنهانی با آیت‌الله یروجردی تماس گرفت و از وی خواست تا انجام انتخابات را در صورت ادامه‌ی اشغال کشور توسط ارتش سرخ تحریم کند.

محاسبه‌ی قوام کارایی ویژه‌ای داشت. همه‌ی هراس شوروی و به‌ویژه فرقه‌ی دموکرات در آذربایجان بر آن بود که به خصومت با دین و دینداری متهم شود. باقروف، کارگزار استالین در باکو، خطاب به عوامل خود که برای تعلیمات و سازماندهی عملیات پنهانی به آذربایجان گسیل کرده بود، خاطر نشان ساخت که «برای جلب هرچه بیشتر اهالی آذربایجان به سوی

ما، در درجه‌ی نخست به دین و خدمتگزاران دین توجه کافی بشود.» و قوام در محاسبه‌ای پرمعنا که گویی نشان از آگاهی به هراس مسکو و باکو و عوامل بومی شان در آذربایجان داشت، بلندپایه‌ترین خدمتگزار دین را به تحریم انتخابات فرامی‌خواند.

آیت‌الله حائری یزدی می‌گوید: «قوام‌السلطنه پیغام داد به ایشان که الآن ما چون که مسأله آذربایجان داریم... احتیاج دارد به این که آیت‌الله بروجردی انتخابات را تحریم بکنند. بطورکلی تحریم بکنند. به همین دلیل که آذربایجان... در اشغال است. و این کار را کرد آقای بروجردی. آقای بروجردی افراد را فرستاد به تمام شهرستان‌های ایران از علمای آنجا خواست که ایشان تلگراف بکنند که تا آذربایجان آزاد نشده انتخابات را دولت شروع نکند...» مخالفت آیت‌الله بروجردی با انجام انتخابات، در محافل سیاسی بازتابی گسترده داشت و جبهه‌ی تازه‌ای را در برابر شوروی گشود. خواندنیها نوشت: مرجع عالیقدر شیعه «نه تنها انتخابات را در وضع کنونی تحریم می‌کنند، بلکه بر علیه شوروی فتوا خواهند داد...»<sup>۱۸</sup>

شاید تکیه بر عبارت «وضع کنونی» را بتوان راز گشوده‌ی پیام آیت‌الله بروجردی به‌شمار آورد که معنایی جز اشاره به حضور نیروهای شوروی در آذربایجان نداشت. معنایی که نه به مخالفت با انجام انتخابات به خودی خود و نه تندی با دولت به‌عنوان مدافع و مجری آن، بلکه تنها و تنها، اعتراض به حضور ارتش سرخ را مد نظر داشت. اقدامی که از این منظر، در هماهنگی با سیاستی قرار می‌گرفت که مورد نظر قوام بود؛ و این همه، بدون آن که نخست‌وزیر را در چشم شوروی به همکاری یا تبانی با نیروهای سنت‌گرا متهم سازد.

پیوستن آیت‌الله بهبهانی و شماری دیگر از علما و روحانیان به این کارزار و تهدید به کشاندن مردم به خیابان‌ها، نگرانی کارگزاران سیاست مسکو و فرقه‌ی دموکرات را از تحولاتی که جریان داشت، دوچندان ساخت. فرقه‌ی دموکراتی که در پیروی از اصل خدشه‌ناپذیر مارکسیسم روسی مبنی بر آن که

«هدف وسیله را توجیه می‌کند»، برای جلب پشتیبانی مردم آذربایجان، اجرای مراسم مذهبی چون سینه‌زنی، قمه‌زنی، تعزیه و چادر بر سر کردن را که از دوره‌ی رضاشاه ممنوع شده بود، آزاد ساخت. بنا بر گزارش آتاشه‌ی مطبوعاتی آمریکا در تبریز، فرقه‌ی دموکرات مردم را به اجرای آداب و رسوم مذهبی تشویق و خود در مراسم ماه محرم شرکت می‌کرد.<sup>۱۹</sup>

شوروی در مقابل قوام با انتخابی دشوار روبه‌رو بود. یا می‌بایست بی‌توجه به تعهداتش، با حفظ ارتش سرخ در آذربایجان، از معاهده‌ی نفت چشم‌پوشد و پیامدهای رویارویی با غرب را بپذیرد یا با فراخواندن آن، فرقه‌ی دموکرات را قربانی کند. یا مجلس و تصویب معاهده‌ی نفت یا فرقه‌ی دموکرات و آذربایجان. کارگزاران سیاست مسکو در چنبره‌ای از تناقضات، با گزینه‌ای دیگر نیز روبه‌رو بودند و آن آمیزه‌ای از نفت و آذربایجان بود؛ آمیزه‌ای که دستیابی به آن تنها از راه اشغال مجدد ایران میسر می‌گردید. اما چنین اقدامی، بی‌گمان، واکنش تند غرب را به‌همراه می‌داشت و شوروی را در عرصه‌ی جهانی با مخاطراتی تازه روبه‌رو می‌ساخت.

قوام با آگاهی از دشواری‌هایی که مسکو با آن روبه‌رو بود، طی گفتگویی پیرامون تحولات آتی، خطاب به سفیر آمریکا چنین گفت: «اگر شوروی بتواند به هدف‌هایش یعنی نفت و آذربایجان، دست یابد چنین خواهد کرد. اما اگر مجبور باشد بین این دو یکی را انتخاب کند، اطمینان دارم که آذربایجان را قربانی خواهد ساخت.»<sup>۲۰</sup>

تا این پیشگویی به ثمر نشیند، هنوز فرصت زیادی باقی بود؛ فرصتی که طی آن، قوام از دفاعی فعال به تهاجمی سازمان‌یافته گذر می‌کرد. با خروج آخرین سرباز شوروی از آذربایجان در اردیبهشت ۱۳۲۵ (مه ۱۹۴۶)، تدارکی همه‌جانبه برای دست‌زدن به چنین تهاجمی در عرصه‌های گوناگون نبرد آغاز شد.

شانزدهم آذرماه ۱۳۲۵، هفت ماه پس از امضای معاهده با شوروی، قوام فرمان اعزام نیروهای ارتش به آذربایجان را تحت عنوان «نظارت بر انجام

انتخابات» صادر کرد. سادچیکوف، سفیر شوروی، این تصمیم را که در بیان او به ناآرامی در آذربایجان و مرزهای شوروی می‌انجامید، نادرست خواند و خواستار فسخ آن شد. اما قوام که از حمایت شاه و آلن، سفیر آمریکا، برخوردار بود، به اعتراض سادچیکوف بی‌اعتنا ماند. او همزمان با این تصمیم، طی تلگراف رمزی، با اشاره به اظهارات سادچیکوف، ضرورت اعزام نیروی نظامی به آذربایجان و مقابله‌ی احتمالی با واکنش تند شوروی، خطاب به علاء چنین نوشت:

«... قریباً قوای کافی به تبریز فرستاده خواهد شد و چون متصدیان امور آذربایجان با این تصمیم جداً مخالفند، ناچار مبارزه و زد و خورد پیش خواهد آمد. بدیهی است تا قوای مورد اطمینان به آذربایجان نرسد انتخابات به صورت قانونی انجام نخواهد شد و دولت برای برقراری اقتدار خود در آذربایجان، در اجرای این تصمیم مقاومت خواهد کرد. نظر به این که دولت ایران با مخالفت دولت شوروی مواجه شود یا این که اشکالاتی در سرحدات آذربایجان پیش بیاید، بهانه‌ای برای مداخله به دست مأمورین شوروی ندهد، لازم است نامه‌ای از طرف نماینده ایران به دبیرکل شورای امنیت نوشته شود... به این مضمون که نظر به این که مسأله ایران در شورای امنیت باقی مانده است، این جانب امیدوارم شورای امنیت مراقبت خود را ادامه داده... موضوع در شورای امنیت مهیا و آماده باشد و همین که دستور داده شد رسماً در شورا به جریان افتد...» قوام در پایان تلگراف خود از علاء می‌خواست پیش از آغاز اقداماتش بهتر است همه چیز «محرمانه بماند و هیاهویی در اطراف آن نشود تا ببینیم بعد از حرکت قوا به تبریز چه اقداماتی از طرف متصدیان امور آذربایجان و چه تظاهرات و مداخلاتی از طرف مأمورین شوروی به ظهور خواهد رسید.»<sup>۲۱</sup>

فروپاشی سریع فرقه‌ی دموکرات و خودداری شوروی از اعزام نیرو به آذربایجان، ضرورتی برای اقدامی عاجل در شورای امنیت باقی نمی‌گذاشت. با حاکمیت مجدد ایران بر آذربایجان، نخستین دور نبرد با



شکست شوروی به پایان می‌رسید. گام بعدی، چگونگی رویارویی با موافقتنامه‌ی نفت در مجلس و بی‌اعتبار ساختن آن بود.

تیرماه ۱۳۲۶، مجلس پانزدهم که شوروی بی‌صبرانه در انتظار تشکیل آن بود، با پیروزی حزب دموکرات قوام و شکست حزب توده که در حمایت از واگذاری نفت شمال به شوروی، اعتبار چندانی برای خود بر جای نگذاشته بود، آغاز به کار کرد. قوام موفق شده بود با تکیه بر اعتبار و موقعیت خود، امکانات حزب دموکرات و دخالت در حوزه‌های انتخاباتی، پیروزی بزرگی را از آن خود سازد و مجلس را در حالی که از ۱۳۶ نماینده، ۸۰ نماینده عضو حزب او بودند در اختیار بگیرد. این وضعیت امید شوروی به تصویب قرارداد نفت را، که در ماه‌های آینده به مهم‌ترین مسئله‌ی میان دو کشور بدل شد، همچنان زنده نگاه می‌داشت.

قوام در این فاصله، طی تماس‌هایی با آلن، سفیر آمریکا در تهران، نظر او را پیرامون رد قرارداد نفت در مجلس و پیامدهای آن جویا شد. او در جریان این گفتگوها که خواستار کاملاً محرمانه ماندن آن شده بود، اعلام داشت در نظر دارد مسئله‌ی نفت را برای دو سال آینده به تأخیر اندازد؛ فاصله‌ای که طی آن با استخدام کارشناس از کشورهای اروپایی، حوزه‌ی دقیق منابع نفت در شمال ایران را مشخص سازد و آنگاه مجدداً با شوروی وارد مذاکره شود. او کوشش برای جلب تمایل شوروی به این پیشنهاد را با این استدلال همراه می‌ساخت که مجلس به هر حال با واگذاری منطقه‌ی وسیعی به شوروی در شمال کشور موافقت نخواهد کرد. در نتیجه، تنها راه تضمین تصویب معاهده‌ی نفت این خواهد بود که پیشاپیش با تعیین مناطق و حوزه‌های نفتی شمال، دستیابی به جلب نظر موافق مجلس را با این امر امکان‌پذیر ساخت. چنین به نظر می‌رسد که قوام این طرح را با توجه به عملیات نظامی شوروی در مرزهای ایران که در آستانه‌ی مذاکرات مجلس پانزدهم پیرامون قرارداد نفت آغاز شده بود، عنوان ساخته باشد؛ عملیاتی که هدف مرعوب ساختن دولت و مجلس را در آخرین روزها دنبال می‌کرد. او خطاب به آلن

گفت تا زمانی که موضوع نفت در دستور کار قرار دارد، شوروی از دست زدن به اقدام نظامی بر ضد ایران خودداری خواهد کرد. به گفته‌ی قوام، دو سالی که مورد نظرش بود «خیلی طول خواهد کشید.» با امید به آن که این همه، راه و چاره‌ای تازه در برابر ایران بگشاید.<sup>۲۲</sup>

در محاسبات قوام نکته‌ی حساس‌تری نیز وجود داشت و آن این که شوروی چنین پیشنهادی را نپذیرد و این بار به میل و اختیار از دستیابی به نفت شمال چشم‌پوشد. از این منظر، این شوروی بود که با سرسختی بر مواضع خود پای می‌فشرد و امکان دستیابی به نتیجه‌ای مطلوب را بنا شکست روبه‌رو می‌ساخت. او معتقد بود این پیشنهاد موقعیتی را فراهم خواهد ساخت تا ایران بهتر بتواند شرایط خود را در افکار عمومی و عرصه‌ی بین‌المللی توجیه کند. قوام با این توضیحات خواستار آگاهی از نظر آلن شد.

آلن بر این اعتقاد بود که قوام، چون شماری دیگر از سیاستمداران ایرانی، می‌خواهد مسئله‌ی نفت را به مسئله‌ی میان آمریکا و شوروی تبدیل کند و این احساس را برانگیزد که رد قرارداد، در واقع، به‌خاطر آن است که نمی‌خواهد عامل ناخشنودی آمریکا گردد. قوام با این دستاویز امیدوار بود قرارداد نفت را رد کند و همزمان مسئولیت این اقدام را بر عهده‌ی آمریکا بیندازد. آنچه آلن بر آن تکیه می‌کرد، سیاستی بود که از دیرباز شماری از سیاستمداران ایرانی برای مقابله‌ی با قدرت‌های بزرگ به کار می‌گرفتند. هرچند که در پی مذاکره‌ی قوام با رهبران شوروی و بازگشت او از مسکو، برخی از ناظران ایران را از دست رفته می‌پنداشتند. آنان با توجه به اقدامات نخست‌وزیر که ظاهراً نشان از کرنش و تسلیم او در برابر مسکو داشت، بر این نظر بودند که ایران به اردوگاه کمونیسم پیوسته است.<sup>۲۳</sup>

در چنین شرایطی، آمریکا و، در سطح گسترده‌تری، انگلستان با رد قرارداد نفت مخالف بودند. آلن طی گفتگویی با شاه و قوام خاطر نشان ساخت که در اصول، حق شوروی برای مسئله‌ی نفت شمال را به رسمیت

می‌شناسد. سفیر انگلیس در تهران نیز رد قرارداد نفت را «خطری بزرگ» ارزیابی کرد. او معتقد بود مخالفت مجلس با این امر باید به نحوی صورت پذیرد که روشن باشد راه برای مذاکرات بعدی همچنان باز خواهد بود.<sup>۲۴</sup> هراس انگلستان از آن بود که عدم تصویب قرارداد، واکنش تند شوروی را به همراه داشته باشد و سرانجام فضایی را فراهم آورد که به الغای امتیاز نفت انگلیس در جنوب بینجامد.

نکته‌ی دیگر آن که، آمریکا و انگلستان نمی‌خواستند خشم شوروی را برانگیزند و زمینه‌ی حمله‌ی آن کشور به ایران را فراهم کنند. بر همین اساس، مارشال، وزیر خارجه‌ی آمریکا، در مقابل اصرار قوام برای دریافت پاسخی پیرامون حمایت جدی از ایران، مقاومت می‌کرد. آمریکا حاضر نبود به روشنی اعلام کند که اعطای امتیاز نفت به شوروی، استقلال و حاکمیت ایران را به مخاطره خواهد افکند. موضع انگلستان در این زمینه نیز این شایعه را تقویت می‌کرد که انگلستان و شوروی به توافقی سرّی میان خود - شبیه به قرارداد ۱۹۰۷ - برای تقسیم ایران دست یافته‌اند. حتی ادعا شده بود که انگلستان مشوق شوروی برای کسب امتیاز نفت شمال بوده است تا از این راه، موقعیت اقتصادی خود و شرکت نفت ایران و انگلیس را تضمین کند. انگلستان آلن را مقصر می‌دانست که به تقویت این شایعه دامن می‌زد. به نظر آلن، توجه انگلستان بیش از هر چیز معطوف به حفظ امتیاز نفت جنوب بود.<sup>۲۵</sup>

در آستانه‌ی آغاز مذاکرات مجلس پانزدهم پیرامون قرارداد نفت، سادچیکوف با آگاهی از خطری که برای شوروی در پیش بود، طی تسلیم دو یادداشت اعتراض‌آمیز به قوام، تاکتیک او را در به عقب انداختن مسئله‌ی نفت، بازگشت به سیاست تبعیض‌آمیز نسبت به شوروی خواند و اعلام کرد این اقدام «استقلال ایران را مورد مخاطره قرار خواهد داد.» از نظر سادچیکوف، ایران با رد قرارداد نفت در زمره‌ی «دشمنان قسم‌خورده»ی شوروی قرار می‌گرفت.<sup>۲۶</sup>

در این میان، آلن بدون آن که وزارت خارجه را در جریان بگذارد، با حمایتی آشکار از حق حاکمیت ایران بر منابع نفت اعلام کرد ایران مختار است پیشنهاد شوروی را بپذیرد یا رد کند. آلن طی این سخنرانی که در انجمن روابط فرهنگی ایران و آمریکا ایراد می‌شد، پشتیبانی مردم آمریکا را از ایران اعلام و اضافه کرد هر قراردادی میان دولت‌ها، می‌بایست آزادانه انجام گرفته و عاری از تهدید و ارعاب باشد. به کار گرفتن چنین شیوه‌ای در دستیابی به قرارداد، آن را از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌سازد.<sup>۲۷</sup>

سخنرانی آلن بر تحولاتی که جریان داشت، تأثیری آشکار بر جای گذاشت. آنچه آلن بر آن تأکید می‌نهاد، با اهمیت‌تر از آن بود که در قالب اقدامی خیرخواهانه مورد بررسی قرار گیرد. سخنرانی آلن بازتاب آشکار سیاسی بود که با مسئله‌ی آذربایجان شکل گرفت و مفهوم واقعی خود را در «دکترین ترومن»، که وجه بارز آن رویارویی با تهاجم کمونیسم بود، باز می‌یافت. آمریکا در پیشبرد این سیاست نقش ویژه‌ای برای خود در حمایت از ملت‌های کوچک قایل بود. نقشی که، بیش از پیش، جهان را از دریچه‌ی جنگ سرد، از منظر جهان دوقطبی سرمایه‌داری و سوسیالیسم می‌نگریست و برای راهی سوم اعتباری قایل نبود.

سی‌ام مهر ۱۳۲۶، مجلس ایران پس از شنیدن گزارش مفصل نخست‌وزیر که روز قبل پیرامون مسئله‌ی آذربایجان و نفت ایراد شده بود، موافقتنامه‌ی مورخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ درباره‌ی ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را رد کرد. مجلسی که حزب دموکرات قوام در آن قدرتی غیرقابل انکار داشت، تصمیم خود را با این استدلال توجیه می‌کرد که استنباط «با حسن نیت» نخست‌وزیر در اقدام به مذاکره و تنظیم موافقتنامه با شوروی، مغایر با قوانین جاری مملکت در مسئله‌ی نفت بوده است. مجلس تصمیم خود را بر اساس ماده‌ی دوم قانونی که در این زمینه در ۱۱ آذر ۱۳۲۳ به تصویب رسیده بود، استوار می‌ساخت. مجلس در بند دیگری از این ماده‌ی واحد، اعلام می‌کرد: «دولت می‌بایست در ظرف پنج سال آینده نقشه کامل

فنی و علمی مناطق نفت خیز کشور را ترسیم و تهیه نماید.» دولت مجاز بود پس از «تفحصات فنی» در باب فروش نفت با شوروی وارد مذاکره شود. واگذاری هر نوع امتیاز استخراج نفت و مشتقات آن به خارجی ها و ایجاد هر نوع شرکتی بدین منظور مطلقاً ممنوع اعلام می شد.<sup>۲۸</sup>

با رد موافقتنامه میان قوام و سادچیکوف، شوروی آذربایجان و نفت را از دست می داد و این بی شباهت به وقایع گیلان در نخستین سال های پس از پایان جنگ جهانی اول نبود. آنجا نیز قوام تصویب قرارداد اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) میان ایران و شوروی را با خواست خروج نیروهای آن کشور از گیلان گره می زد و با حفظ شکایت در مجمعی بین المللی، راه پیروزی ایران را هموار می کرد. شگفت آن که هر دو شکایت، چه در جامعه ی ملل و چه در شورای امنیت، نخستین شکایتی بود که در آن مجامع بین المللی پس از پایان دو جنگ جهانی عنوان می شد و هر بار با شکست شوروی و پیروزی ایران به سرانجام می رسید.

قوام ۲۵ سال پیش نیز با تکیه بر این استدلال که معاهده ی خوشتاریا از تصویب مجلس نگذشته است، شوروی را از دستیابی به نفت شمال محروم ساخته بود. زمامدار چیره دست ایران، این بار نیز با تکیه بر استدلالی مشابه، کارگزاران بلشویسم را با واقعیتی تلخ و یکسان روبه رو می ساخت.

با گذشت سال ها از آن واقعه، بحث های گوناگونی پیرامون محرک واقعی قوام در امضای قرارداد با سادچیکوف جریان یافت. آیا او واقعاً در اندیشه ی سپردن نفت به شوروی بود و یا این اقدام، تنها دستاویزی برای خروج نیروهای ارتش سرخ و بازگرداندن آذربایجان به ایران به شمار می آمد؟

کلارمونت اسکرین، کارگزار سیاست بریتانیا در ایران، در این زمینه حکایتی بس شنیدنی دارد: فروردین ۱۳۲۵، هنگامی که بولارد بازنشسته و فالگار به جای او انتخاب شده بود، ناهار میهمان قوام السلطنه بودیم. در حین صحبت، حرف از گربه ی ایران به میان آمد و یکی از ما گفت بهترین گربه ها از نژاد گربه ی ایرانی هستند. من گفتم بهترین گربه های ایرانی را مدت ها

پیش به اروپا و آمریکا صادر کرده‌اند و دیگری به شوخی به قوام پیشنهاد کرد امتیاز صادرات گربه را به یکی از دولت‌های خارجی بدهد؛ فقط باید مواظب باشد که مجلس این امتیاز را به تصویب برساند! نخست‌وزیر با شنیدن این حرف قاه قاه به خنده افتاد.

«خاطرم هست آن روز از این که قوام، آن سیاستمدار پیر، از شدت خنده بدنش می‌لرزید، در شگفت بودم که واقعاً به چه می‌خندد؟ مدت‌ها بعد، وقتی به سرنوشت قرارداد نفت ایران و شوروی اندیشیدم به این نکته پی بردم که به چه می‌خندید.»<sup>۲۹</sup>

Reza.Golshah.com

## فصل هفتم

### کارزار آذربایجان

تابستان ۱۳۲۰ (۱۹۴۱)، در گرماگرم تدارک اشغال ایران توسط ارتش سرخ، باقروف، دبیر اول کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی در باکو، به مسکو احضار شد. استالین او را فراخوانده بود تا در اقدامی همه‌جانبه، «آزادی» ایران را سازمان دهد و به سرانجام برساند. تحولات آتی نشان داد که او در پیشبرد این هدف که معنای واقعی خود را در سیاست سلطه‌جویانه‌ی مسکو بازمی‌یافت، از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد. اشغال ایران فرصتی طلایی بود تا باقروف نیز چون بریا، رئیس دستگاه مخوف امنیتی استالین، توانایی خود را در سازماندهی هدف‌های کارگزاران بلشویسم در مسکو به معرض قضاوت بگذارد. او این توانایی را در هشت سالی که از حکوت ترورش در آذربایجان شوروی می‌گذشت، به اثبات رسانده و توانسته بود استالین‌یسم را در عرصه‌های گوناگون زندگی مردم به واقعیتی انکارناپذیر بدل سازد.

با اشغال ایران و فروپاشی نظام رضاشاهی، شمار بی‌شماری از عوامل حکومت متلاشی شده‌ی تهران، از آذربایجان گریختند و سربازان با ترک سربازخانه‌ها، به روستاهای دور و نزدیک خود بازگشتند. تجار بازار در هراس از انتقام‌جویی پیام‌آوران نظام اشتراکی، حجره‌ها بستند و اقتصاد را کد ماند. تلگرافخانه تعطیل شد و پایتخت در دوردست، دست‌نیافتنی‌تر نمود. سیاست نیز به‌سان آینه‌ی واقعیتی که جریان داشت، بیان عمومی خود را در



نگرانی، وحشت و اضطراب باز یافت. آذربایجان در نخستین روزها و هفته‌های پس از ورود ارتش سرخ، به سال صفر نزدیک می‌شد. در چنین شرایطی، استالین بار دیگر باقروف را به مسکو فراخواند. آنان این بار در نشستی محرمانه که با شرکت استالین، باقروف و دکانوسف انجام گرفت به تصمیمات مهمی درباره‌ی آذربایجان دست یافتند. دکانوسف از دستگاه امنیتی شوروی به وزارت خارجه منتقل شده و مسئول ایران، ترکیه، افغانستان، چین و مغولستان بود. قرار گرفتن او در این سمت و دعوتش به این نشست، نشانه‌ی اهمیت فوق‌العاده‌ی این گردهمایی به‌شمار می‌رفت. در خلال این نشست، باقروف وظیفه یافت در هماهنگ ساختن مجموعه‌ای از عملیات پنهانی، تبلیغات و اقدامات عملی، شرایط را برای دستیابی به دو هدف فوری مسکو در آذربایجان فراهم سازد: نخست ایجاد آرامش و امنیت و دیگری افزایش نفوذ شوروی.

در جریان این نشست بنا بر آن شد تا در تدارک این اقدام «گروه‌هایی مرکب از اعضای حزب کمونیست، ارگان‌های دولتی و کارشناسان حقوقی، امنیتی و اقتصادی به آذربایجان اعزام شوند». هدایت این امر بر عهده‌ی علی‌اوف، دبیر سوم کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شوروی در آذربایجان گذاشته شد که می‌بایست فعالیت خود را بلافاصله در تبریز آغاز می‌کرد. «هیئت اعزامی» طرحی را آماده ساخت که طی آن، پیشرفت‌های آذربایجان شوروی در زمینه‌ی اقتصاد، صنعت و ادبیات در سطحی گسترده تبلیغ گردد. به این منظور، در شهرهای تبریز، بندر پهلوی، رشت و آستارا نیازهای اولیه چون گندم، قند و شکر و نفت در اختیار مردم قرار گرفت و در عرصه‌ی هنر، اُپرای «کوراوغلی»، «لیلی و مجنون»، «شاه اسماعیل»، «آرشین مالالان» و «مشهدی عباد» در شهر و روستا به نمایش گذاشته شد.<sup>۱</sup>

این اقدام، در آمیزه‌ای از «هنر سوسیالیستی» با تمایلات «خیرخواهانه» ای که زیر نظارت عوامل دستگاه جاسوسی باقروف از کارایی قابل توجهی برخوردار بود، مقدماتی را فراهم می‌ساخت که در نهایت،

جدایی آذربایجان را (که در بیان مسکو «آذربایجان جنوبی» خوانده می‌شد) مدنظر داشت. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان بر چنین زمینه‌ای پا به عرصه‌ی وجود می‌نهاد.

در آخرین روزهای اسفند ۱۳۲۲ (ژانویه ۱۹۴۴) شورای کمیسارهای خلق به ریاست مولوتوف طی نشستی تصمیم گرفت کمک‌های اقتصادی و فرهنگی را در آذربایجان گسترش دهد و فعالیت‌های بازرگانی و کنسولی را تعمیق بخشد. همه‌ی این اقدامات که به دنبال حضور ارتش سرخ در آذربایجان بر دامنه‌ی آن افزوده می‌شد، در پاییز ۱۳۲۳، با شکست کوشش‌های شوروی برای کسب امتیاز نفت شتابی تند بر خود گرفت. با اشغال ایران در تابستان ۱۳۲۰، دفتر سیاسی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست شوروی قرار محرمانه‌ای را با عنوان «تدابیر لازم در مورد جنبش‌های جدایی خواهانه‌ی آذربایجان و سایر شهرهای شمال» ایران صادر کرد. رهبری این اقدام در اختیار تشکیلاتی قرار گرفت که «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» نامیده می‌شد. در مورد خودمختاری گوردستان نیز طرحی مشابه در نظر گرفته شد و به این منظور، قرار بر آن شد تا گروه‌های نظامی تشکیل و مسلح گردند. منابع مالی تدارک این اقدام در اختیار باقروف گذاشته شد. از آن پس، باقروف تقریباً روزانه گزارشی پیرامون تحولات آذربایجان به مسکو می‌فرستاد. محتوای این گزارش‌ها بر پایه‌ی اطلاعاتی بود که مأموران نظامی، سیاسی و امنیتی شوروی در تبریز جمع‌آوری می‌کردند.<sup>۲</sup> و این همه نشان از آن داشت که با شکست دیپلماسی استالین در کسب امتیاز نفت، در دوره‌ی نخست‌وزیری ساعد، مسکو راهی جز اعمال فشار به دولت ایران از طریق مسئله‌ی آذربایجان نمی‌دید.

در آغاز کوشش‌های شوروی برای کسب امتیاز نفت، باقروف توجه دفتر سیاسی حزب کمونیست را به تشکیل جریان ناسیونالیستی که با عنوان «دموکراتیک» آذین بسته شده باشد جلب کرد. اسناد نویافته مبتنی بر گزارش جلسات دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی، حاکی از آن است که

سازماندهی این اقدام بر عهده‌ی باقروف نهاده شده بود و حتی نام «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» را نیز در مسکو انتخاب کردند. در نخستین روزهای شهریور ۱۳۲۴، سیدجعفر پیشه‌وری، صادق پادگان و میرزاعلی شبستری طی نشستی با باقروف و مشاورانش، که مأموران دستگاه امنیتی شوروی نیز در آن شرکت داشتند، طرح اولیه‌ی برنامه‌ی فرقه‌ی دموکرات را آماده ساختند. یک ماه بعد، برنامه‌ی فرقه نوشته شد و با ترکیب نامزدها و انتخاب رهبران آن، که زیر نظر باقروف تعیین گردید، «فرقه‌ی دموکرات آذربایجان» رسمیت گرفت؛ و این همه به‌نشانه‌ی آن که از رهبری تا برنامه‌ی سیاسی و از «قشون ملی» تا بیانیه‌ی «مجلس مؤسسان» آذربایجان، همه و همه، نه‌تنها در هماهنگی، که با تأیید و طراحی شوروی انجام شده بود. باقروف وظیفه داشت با کمک کمیسار داخله‌ی سابق آذربایجان که نقش مشاور کنسولگری شوروی در تبریز را ایفا می‌کرد، جنبش جدایی طلبانه را هماهنگ سازد و در ارتباط تنگاتنگی با کنسولگری آن کشور قرار دهد. او همچنین می‌بایست مبارزه‌ی انتخاباتی پیشه‌وری برای مجلس شورای ملی در آذربایجان را سازماندهی، و برنامه و شعارهای انتخاباتی را توسط عوامل خود، در میان مردم تبلیغ کند. این واقعیت، ادعای کم و بیش پذیرفته شده‌ای را که تشکیل فرقه در واکنش به رد اعتبارنامه‌ی پیشه‌وری در مجلس چهاردهم بوده است، با تردیدی جدی روبه‌رو می‌سازد. پیشه‌وری هرچند هنگام دفاع از اعتبارنامه‌ی خود در مجلس، دریافت هر نوع کمک از شوروی را برای پیروزی در مبارزه‌ی انتخاباتی قاطعانه رد کرد، اما اسناد نویافته از واقعیت دیگری سخن می‌گویند. او پیش از رفتن به تهران، در محل انتشار نشریه‌ی ارتش سرخ در تبریز حضور یافت و در جمع هیئت تحریریه که انتخاب او را به نمایندگی جشن گرفته بود، با آنان به گفتگو پرداخت. پیشه‌وری طی این گفتگو که چهار ساعت به طول انجامید، پیرامون موقعیت سیاسی ایران و مسایل مورد علاقه‌ی شوروی سخن گفت. او در پایان «تشکر عمیق خود را به‌خاطر کمک بزرگ کارمندان کنسولگری شوروی که در جریان انتخابات

مجلس شورای ملی از آن برخوردار شده بود»، اعلام کرد. پیشه‌وری اضافه کرد: «فقط در نتیجه این کمک‌ها بود که موفق شد به نمایندگی مجلس انتخاب شود.»<sup>۳</sup>

مطلب از این قرار بود: یا فرقه‌ی دموکرات آنقدر قدرت می‌یافت تا آذربایجان را از ایران جدا سازد و، به این ترتیب، شوروی مسئله‌ی نفت و امنیت خود را در مرزهای جنوبی‌اش به سرانجامی مطلوب رساند؛ یا دولت ایران در هراس از واقعیتی که جریان داشت، امتیاز نفت را به شوروی می‌سپارد. آنچه در این میان نشانش دیده نمی‌شد، نقش انقلاب یا کوشش در راه اعتلای جنبش کارگری و کمونیستی بود که شوروی خود را پایگاه جهانی آن می‌شمارد.

چنین به نظر می‌رسد که استالین و باقروف در گفتگو پیرامون آنچه در ایران می‌گذشت بیش از هر چیز بر سازماندهی جنبش اقلیت‌ها و ناسیونالیسم بومی چشم دوخته بودند. شواهد حاکی از آن است که استالین، چه در عرصه‌ی ملی و چه در عرصه‌ی جهانی، فاقد طرحی پیش‌ساخته و سازمان‌یافته برای انقلاب بود. او حتی هنگامی که امپراتوری شوروی در پی تهاجم همه‌جانبه‌ی آلمان نازی با خطر سقوط روبه‌رو بود، ظاهراً جز پیروزی بر آلمان و مشارکت در بازی قدرت‌های بزرگ که سرنوشت جهان را رقم زند و دستیابی بر سرزمین‌های جدید را واقعیتی غیرقابل تغییر جلوه‌گر سازد، به چیز دیگری نمی‌اندیشید.<sup>۴</sup> آذربایجان نخستین شکست شوروی در تحقق چنین هدفی بود؛ هدفی که با تلاش استالین و باقروف در کسب امتیاز نفت و تصاحب آذربایجان عجین گشت و به سان مجموعه‌ای قابل انفجار، بر آتش جنگ سرد دامن زد. در اوج چنین تلاشی بود که قوام بار دیگر در بهمن ۱۳۲۴ بر کرسی صدارت تکیه می‌زد. او در نخستین اقدام خود در چیرگی بر بحرانی که جریان داشت، مذاکره با کارگزاران بلشویسم در مسکو را در دستور کار قرار می‌داد.

پیش از آغاز این مذاکرات، پیشه‌وری با آگاهی از دعوت نخست‌وزیر

ایران به مسکو، نگران از آن که مبادا قوام موفق شود با جلب اعتماد استالین، رهبر شوروی را به عدم حمایت از حرکتی که در تبریز جریان داشت متقاعد سازد، دست به کار شد. او با یونیفورم نظامی بر تن و در کنار شبستری و بی‌ریا و دیگر رهبران فرقه، در جریان همایش وسیعی از مردم آذربایجان خواست به نیروهای فدایی بپیوندند و از آزادی و استقلال خود دفاع کنند. با این اقدام، گام دیگری در راه جدایی آذربایجان برداشته می‌شد. گام دیگری که با موافقت مسکو به تشکیل «قشون ملی» انجامید و در «مجلس ملی» آذربایجان تضمین قانونی یافت. اعزام شماری از افسران آذربایجان شوروی برای سازماندهی چنین ارتشی و تأسیس دانشکده‌ی افسری جهت تربیت کادرهای نظامی، بیان آشکار تصمیم نهایی رهبران فرقه‌ی دموکرات در دستیابی به هدف‌های خود به شمار می‌رفت.<sup>۵</sup> دیگر همه چیز حاکی از آن بود که انگیزه و دلایل پیدایش آن‌چه در آذربایجان جریان داشت، به فرمان شوروی صورت گرفته است و فرقه‌ی دموکرات زیر نگین مسکو قرار دارد.

شهریور ۱۳۲۵، چندی پس از امضای موافقتنامه میان قوام و سادچیکوف، دولت هیثی از سران فرقه را برای انجام مذاکرات به تهران دعوت کرد. قوام پیش از این اقدام، با انتشار بیانیه‌ای، آمادگی خود را برای اهدای پاره‌ای از امتیازات به آذربایجان که در قانون اساسی منظور شده بود اعلام کرد. در آستانه‌ی امضای قرارداد میان ایران و شوروی، باقروف در جلفا با پیشه‌وری، شبستری و جاوید ملاقات کرد. موضوع این ملاقات، آماده ساختن رهبران فرقه برای مذاکره با قوام بود. او در جریان این ملاقات، خاطرنشان ساخت که شوروی دست‌اندرکار تنظیم موافقتنامه‌ای با دولت تهران است که تمام مقدمات آن فراهم شده بود و از آنان خواست تا از آن حمایت کنند. رهبران فرقه ضمن تبعیت از دستور باقروف، نگرانی خود را از تحولاتی که جریان داشت اعلام و اشاره کردند که اعتماد بیش از اندازه به قوام، پیامدهای تلخی به بار خواهد آورد. به اعتقاد آنان، با خروج نیروهای

شوروی از ایران، قوام تمام قول‌هایش را زیر پا می‌گذارد و دستاوردهای استقلال ملی آذربایجان را سرکوب خواهد کرد.

اما باقروف بر این نظر بود که دولت مرکزی به علت ضعفی که با آن روبه‌روست، مایل است تا امتیازاتی به آذربایجان بدهد. او در پایان با تقاضای پیشه‌وری مبنی بر دریافت کمک مالی، کامیون و وسایل پزشکی و اعزام کارشناسان دستگاه امنیتی شوروی برای سازماندهی پلیس آذربایجان موافقت کرد. پیشه‌وری ادامه‌ی حیات دولت فرقه را منوط به دریافت این کمک‌ها می‌دانست.

متعاقب نشست جلفا، مولوتوف از باقروف خواست تا پیشه‌وری را برای انجام مذاکرات با تهران آماده سازد. کوشش برای متقاعد ساختن پیشه‌وری به پذیرش موافقتنامه میان قوام و سادچیکوف بر سر مسئله‌ی آذربایجان، دلیل دیگری است که نشان می‌دهد شوروی پیش از اعمال فشار آمریکا در شورای امنیت، به تنظیم چنین سیاستی پرداخته بود.

در جریان این ملاقات، پیشه‌وری ناباوری و تأسف عمیق خود را از سیاست مسکو در برابر دولت مرکزی اعلام کرد. اما در پایان، ظاهراً به حکم انضباط حزبی یا به تبعیت از مقدرات راه بی‌بازگشتی که از اعتماد یا اطاعتی کورکورانه سرچشمه می‌گرفت، چنین گفت:

«دستور شما در ارتباط با سیاست شوروی کاملاً درست است، چرا که از نیازهای زمان ناشی شده و گمان ندارید که هیچ‌یک از ما در مقابل آن دست به کارشکنی بزنند.» او آنگاه به تنظیم طرحی پرداخت که می‌بایست به عنوان خواست‌های حداقل برای آغاز مذاکرات با دولت تهران عنوان شوند؛ خواست‌هایی که به رسمیت شناختن خودمختاری آذربایجان، تقسیم اراضی میان دهقانان، حق برخورداری از پلیس و واحدهای نظامی مستقل (تحت نظر ارتش ایران)، تدریس زبان ترکی در مدارس ابتدایی و مکاتبات به زبان ترکی در ادارات آذربایجان، اعلام بخشودگی برای اقدامات غیرقانونی دولت فرقه و افزایش شمار نمایندگان آذربایجان در مجلس شورای ملی

نکات برجسته‌ی آن بودند.<sup>۶</sup>

خشنودی باقروف از تمکین رهبران فرقه به سیاست مسکو، تنها در یک مورد با تردید تلقی شد و آن ملاقات پیشه‌وری با عبدالصمد کامبخش، عضو کمیته‌ی مرکزی حزب توده، بدون آگاهی باکو بود. شاید اگر این اقدام با آگاهی او صورت می‌گرفت، سوءظنی را بر نمی‌انگیخت. کامبخش مورد اعتماد باقروف و از جانب او، روزگاری نامزد رهبری فرقه به شمار می‌آمد. اما در چنان شرایطی، آن هم هنگامی که شماری از رهبران حزب توده مخالف تشکیل فرقه‌ی دموکرات و مسئله‌ی خودمختاری آذربایجان بودند، قابل قبول نبود.

تشکیل فرقه‌ی دموکرات بدون آگاهی و دخالت حزب توده انجام گرفته و واکنش تند رهبری آن را برانگیخته بود. باقروف با آگاهی از مخالفت حزب توده، مسئله‌ی تشکیل فرقه را از رهبری آن پنهان می‌داشت. آنان از طریق یکی از کارمندان سفارت شوروی از این امر باخبر شده بودند. حزب توده دستور کرملین برای تشکیل فرقه و انحلال شعبه‌ی حزبی در آذربایجان را اشتباهی اساسی از جانب "رفقای شوروی" تلقی می‌کرد. کمیته‌ی مرکزی حزب توده طی نامه‌ای انتقادی به حزب کمونیست اتحاد شوروی در این زمینه چنین نوشت: «اگر دشمنان شوروی طرحی را بر ضد آن کشور سازمان می‌دادند، احتمالاً هیچ دستاویزی بهتر از آنچه در شرایط کنونی رخ داده است پیدا نمی‌کردند.»<sup>۷</sup> این تندترین و شاید آخرین انتقاد جدی بزرگ‌ترین حزب کارگری خاورمیانه از کارگزاران بلشویسم در «مهد سومالیسم» و «سرزمین شوراها» بود. دیری نباید که رهبران حزب توده، در بند طلسم جادویی رؤیای لنینیسم، مصالح جنیش گارگری ایران را در مسلخ اعتماد یا اطاعتی کورکوانه از نظامی که معنای واقعی خود را در کابوس استالینیسم باز می‌یافت، قربانی کردند.

باقروف توسط یکی از جاسوسان خود در تبریز، از ملاقات پیشه‌وری و کامبخش که در آپارتمان شخصی به نام چوپان انجام گرفته بود، آگاهی یافت.

کارگزاران دستگاه امنیتی او در آذربایجان، بلافاصله باقروف را از اجرای گفتگوهای میان پیشه‌وری و کامبخش باخبر ساختند. گفتگوهایی که محور آن نه تنها موقعیت آذربایجان، بلکه آینده‌ی مجموعه‌ی «جنبش دموکراتیک» در ایران بود. پیشه‌وری می‌خواست از تصمیمات حزب توده پس از خروج نیروهای ارتش سرخ از آذربایجان، که به نظر او بی‌گمان موجی از سرکوب دولتی را به دنبال می‌داشت، آگاه گردد. کامبخش از جانب کمیته‌ی مرکزی در پاسخ به این پرسش اعلام کرد که: «حمله بهترین دفاع است.» او معتقد بود، پیش از آن که رژیم تهران موفق شود جنبش را سرکوب کند، حزب توده و فرقه‌ی دموکرات می‌بایست در اقدامی پیشگیرانه به مقابله برخیزند. بر این مبنای کامبخش پیشنهاد می‌کرد پس از خروج ارتش سرخ از آذربایجان، فرقه‌ی دموکرات دست به حمله بزند و کمیته‌ی مرکزی حزب توده در تهران، با سازماندهی تظاهرات، قیام عمومی را سازماندهی کند. چنین به نظر می‌رسد که پیشه‌وری و کامبخش بر این باور بودند که دولت مرکزی در صورت اقدام مشترک سریع آنان، قادر به درهم شکستن مقاومت جنبش نخواهد بود. اما به‌رغم این باور، از اتخاذ تصمیم مشخصی برای اجرای این طرح خودداری کردند. باقروف حتی پیش از آن که به محتوای گفتگوی میان پیشه‌وری و کامبخش پی ببرد، توسط عوامل خود، به رهبران فرقه اعلام خطر کرد که اتخاذ هر تصمیمی از جانب آنان، بدون تأیید نظر او «نتایجی کاملاً منفی و نامطلوب ببار خواهد آورد.» پیشه‌وری نیک می‌دانست که باقروف به عنوان بلشویکی استوار بر آموزش‌های سازمان‌یافته‌ی لنین، انضباط حزبی را آیینی مقدس می‌داند و از کرنش به خودرویی، التهابات خودجوش و انحراف از مشی عمومی بیزار است. باقروف در فرصتی دیگر، هنگامی که شمار درگیری‌هایی که در آذربایجان جریان داشت افزایش یافته و تعدادی کشته و زخمی بر جای گذاشته بود، خطاب به پیشه‌وری چنین گفت:

«بارها به شما اخطار کرده‌ام که ما خواهان دامن زدن به آتش جنگ داخلی و مبارزه‌ی طبقاتی در میان آذربایجانی‌ها نیستیم. بلکه خواهان آنیم که تمام



نیروها را بر ضد کسانی بسیج کنیم که نبرد ما برای کسب خودمختاری آذربایجان و گُردستان را با مانع روبه‌رو می‌سازند.» او آن‌گاه، در اشاره‌ای پرمعنا، پیشه‌وری را مخاطب قرار داد و اضافه کرد: «اگر کسی امروز سکوت اختیار کرده، اما دیروز دست به قساوت زده است، فردا نیز می‌تواند چنین کند. چنین فردی می‌بایست کنار گذاشته شده، از میان برداشته شده و به نام خلق نابود گردد. آیا منظورم را بروشنی بیان کرده‌ام؟<sup>۸</sup> و پیشه‌وری نیک می‌دانست که باقروف هیچ انحرافی از مشی عمومی را نمی‌پذیرد و نه تنها در بیان عقاید که در اجرای آن نیز از صراحتی انکارناپذیر برخوردار است.

در نخستین روزهای اردیبهشت ۱۳۲۵، یک هفته پیش از آن که آخرین سرباز شوروی خاک ایران را ترک کند، مذاکرات قوام و پیشه‌وری در تهران آغاز شد. پیشه‌وری امید چندانی به موفقیت این مذاکرات نداشت. اما بنا بر سیاست مسکو، خود را ناچار از آن می‌دید که می‌بایست به توافقی با قوام دست یابد؛ توافقی که به گمان او، در نهایت، سرنوشت آذربایجان را قربانی تمایلات مسکو می‌ساخت.

پیشه‌وری پیش از ترک تبریز، طی نامه‌ای، نارضایی عمیق خود را به آگاهی استالین رسانید. محتوای این نامه در جوهر خود، تکرار همان مطالبی بود که جزئیات آن پیشتر نیز از طریق باقروف در اختیار مسکو گذاشته شده بود. برای پیشه‌وری که روزگاری در کنار میرزا کوچک‌خان جنگیده بود، فراخواندن نیروهای ارتش سرخ چیزی جز تکرار غمبار حوادث گیلان در سال‌های پس از پایان جنگ جهانی اول نبود. کارگزاران سیاست مسکو در گذشته نیز با فراخواندن نیروهای خود از رشت، جنبش جنگل را قربانی ملاحظات دیپلماتیک ساخته بودند و این بار در آذربایجان به انتخابی مشابه دست می‌زدند. از نظر پیشه‌وری، قاطعیت مسکو برای کنار آمدن با قوام، آن‌هم به قیمت قربانی ساختن جنبشی که در آذربایجان جریان داشت، از صراحت تلخ واقعیتی یکسان برخوردار بود؛ واقعیتی که تشابه و هم‌سرنوشتی

جنبش گیلان و آذربایجان ویژگی بارز آن به شمار می‌آمد. مطلب از این قرار بود: پیشه‌وری بر آرمان‌گرایی انقلابی تکیه می‌زد و انقلابیون بر مسند قدرت، آرمان‌گرایی را بر نمی‌تابیدند. پاسخ استالین به رهبر در کمین قدرت فرقه، بازتاب آشکار چنین تفاوتی بود. او پیشه‌وری را به پذیرش «واقعیت‌ها» فرامی‌خواند و واقعیت‌ها در نظر «رهبر پرولتاریای جهانی» از حکایت دیگری سخن می‌گفتند. استالین در آن نامه، دلایل عملی خود پیرامون فراخواندن نیروهای ارتش سرخ را بر آموزش‌های تئوریک لنین استوار ساخته و آن را اقدامی برای رهایی اروپا و آسیا به‌شمار می‌آورد. به گفته‌ی استالین، ادامه‌ی حضور نیروهای شوروی در ایران بهانه‌ای به دست انگلستان می‌داد تا نیروهایش را در مصر، سوریه، اندونزی و یونان حفظ کند و آمریکا نیز در چین، ایسلند و دانمارک به اقدامی مشابه دست زند. استالین با این ارزیابی، پیشه‌وری را به درک واقعیتی فرامی‌خواند که می‌بایست از میان دو بدیل، یکی را برگزیند. یکی قوام که تمایل خود را جهت دست زدن به اصلاحات دموکراتیک اعلام داشته بود، و دیگری، محافل ارتجاعی مدافع انگلستان. و این همه، حکایت از آن داشت که در پی امضای قرارداد میان ایران و شوروی، کوشش اصلی مسکو معطوف به آن بود تا از هر اقدامی که مانع تحقق این موافقتنامه گردد و تصویبش را در مجلس با مانع روبه‌رو سازد، جلوگیری کند. شاید محرک واقعی مسکو در «اعلام خطری دوستانه» به قوام، هنگام اعزام نیروی نظامی به آذربایجان که سرکوب فرقه را به دنبال داشت، از همین واقعیت سرچشمه گرفته باشد.

استالین در پایان نامه‌ی خود اتهامات پیشه‌وری را نسبت به بی‌اعتبار ساختن فرقه‌ی دموکرات از جانب مسکو، بی‌اساس می‌خواند و او را به رفتاری عاقلانه و توجه به اصول «جنبش انقلابی» فرامی‌خواند.<sup>۹</sup>

تشابهی که پیشه‌وری میان جنبش گیلان و آذربایجان می‌دید، باوجود برخی تفاوت‌ها، بی‌اساس نبود. استالین فراخواندن نیروهای شوروی را با توجه به ملاحظاتی پیرامون حضور نیروهای انگلیس و آمریکا در نقاط

مختلف جهان توجیه می‌کرد و لنین این اقدام را که ضامن برقراری مناسبات با انگلستان در نخستین سال‌های پس از انقلاب اکبر محسوب می‌شد، اجتناب ناپذیر شماره‌ده بود. استالین هم‌هی توجه خود را معطوف به تصویب قرارداد فروردین ۱۳۲۵ (آوریل ۱۹۴۶) ساخته بود و آذربایجان، چوبدست مسکو در دستیابی به این هدف بود. لنین نیز تصویب قرارداد اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) را مدنظر داشت و جنبش گیلان را وجه‌المصالحه آن قرار می‌داد. و سرانجام قوام در شباهتی شگفت‌انگیز، هر اقدامی در این زمینه را پیش‌شرط فراخواندن نیروهای شوروی از گیلان و آذربایجان ساخته بود. او با مهار ساختن رضاخان، وزیر جنگ تندخوی کابینه و فرزند جوانبختش، که هردو راه‌حل نظامی را در رویارویی با کوچک‌خان و پیشه‌وری، مقدم بر همه چیز می‌شماردند، بردباری و آرامش را توصیه می‌کرد؛ بردباری و آرامشی که با به تعویق انداختن تصمیم مجلس پیرامون تصویب آن قراردادها و خنثی ساختن شوروی، دیر یا زود سرنوشت جنبش گیلان و آذربایجان را نیز رقم می‌زد.

در این میان آنچه در گیلان به اثبات رسید و در آذربایجان در شرف تکوین بود، از منظری دیگر نیز درخور توجه است و آن شباهتی است که در سلوک و کرنش رهبران آن نسبت به شوروی به چشم می‌خورد. اگر کوچک‌خان بر نظرات «صائبه حکومت سویت و اطلاعات وسیعه که در سیاست جاریه و قضایای بین‌المللی» داشت صحه می‌نهاد و با روتشتین، سفیر شوروی، هم‌عقیده می‌شد که می‌بایست «سکوت و وقفه را گوارا شمرده... جمعیت خود را به آرامش تشویق و توصیه» کند، پیشه‌وری نیز از منظری دیگر چنین می‌کرد. او با کرنش در برابر باقروف، تأکید داشت که «سیاست شوروی کاملاً درست است، چرا که از نیازهای زمان ناشی شده» است و در برابر آن هیچ نوع «کارشکنی» نخواهد کرد.

گویی این بار، دیگر تاریخ بود که در دور باطل خود، به چرخشی تند و پرشتاب و تکراری تلخ و بی‌سرانجام می‌رسید. تکراری که چون داغی کهنه،

چیزی جز کفاره‌ی دل‌سپردن به امیدهای واهی و انتظارات بیهوده بیش نبود؛ امیدها و انتظاراتی که آرمان شورشیان پاک‌باخته و در کمین قدرت راه، در برپایی بهشتی موعود که بنیادش بر تازیانه استوار بود، بازیچه‌ی امیال و محاسبات انقلابیون بر مسند قدرت قرار می‌داد. ایران نخستین سرزمین شکست آرمان‌خواهان در نبردی نافرجام نبود.

هشتم اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۵، هواپیمای روسی هیئت نمایندگی آذربایجان به ریاست پیشه‌وری، در حالی که از سوی فداییان مسلح فرقه محافظت می‌شد، در فرودگاه قلعه‌مرغی بر زمین نشست و مورد استقبال نمایندگان دولت و شماری از اعضای حزب توده قرار گرفت. تیمسار صفاری، رئیس شهربانی، از نزدیک مراقب بود تا تحریکات نیروهای دست‌راستی مانعی در راه پیشبرد مذاکراتی که در پیش بود ایجاد نکند. یک گروهان ژاندارمری نیز مأموریت حفاظت از هیئت نمایندگی فرقه را که در جوادیه اقامت داشت بر عهده گرفته بود.

از همان آغاز مذاکرات آشکار بود که قوام و پیشه‌وری در موقعیت دشواری قرار دارند. شاه، دربار و عناصر افراطی راست هر امتیازی به فرقه را نشانه‌ی سستی و تسلیم در برابر عواملان «غائله آذربایجان» قلمداد و اقدامات قوام را پیشاپیش با تردید و شکاکیتی رو به رشد نظاره می‌کردند. پیشه‌وری نیز زیر نگاه انتقادآمیز سادچیکوف، به پذیرش واقعیت‌ها ترغیب و تشویق شده بود.

جهانشاهلو افشار، یکی از رهبران حزب توده و عضو هیئت نمایندگی آذربایجان، در خاطرات خود به کوشش سادچیکوف برای نرم کردن فرقه در جریان مذاکرات پیشه‌وری و قوام اشاراتی شنیدنی دارد. به گفته‌ی او، سادچیکوف چندبار هیئت نمایندگی فرقه را به سفارت شوروی دعوت کرده و آنان را به نرمش در برابر دولت فراخوانده بود. باقروف که بیشتر بر ناسیونالیسم تکیه داشت و به امید اتحاد دو آذربایجان، که بی‌تردید وزنه‌ی قدرت او را نزد مقامات مسکو افزایش می‌داد، روزشماری می‌کرد، ظاهراً از

دریچه‌ی دیگری به روند مذاکرات می‌نگریست. او از باکو، طی تماس با اعضای هیئت نمایندگی از آنان خواسته بود «در خودمختاری آذربایجان و رسمیت شناختن فرقه‌ی دموکرات و داشتن ارتش خودمختار پافشاری کنیم و تسلیم خواست‌های دولت قوام‌السلطنه نشویم».

جهانشاهلو افشار اضافه می‌کند، طی ملاقاتی که در سفارت شوروی صورت گرفت، سادچیکوف به اعضای هیئت نمایندگی فرقه گفته بود تا جایی که می‌توانند امتیاز بگیرند، چون بعد از ترک نیروهای شوروی، وضع دگرگون خواهد شد. او اضافه می‌کند: در جریان یکی از همین ملاقات‌ها، تلگرافی از سوی استالین در اختیار هیئت نمایندگی فرقه قرار گرفته بود، مبنی بر آن که «مبارزه فراز و نشیب دارد. اکنون باید به نشیب تن در دهید، تا به فراز برسید.» به گفته‌ی جهانشاهلو، پیشه‌وری مقاومت می‌کرد و تسلیم نمی‌شد. او به شوروی اعتماد نداشت و بارها گفته بود «این‌ها ما را وسط میدان رها خواهند کرد.»<sup>۱۰</sup> پیشه‌وری به‌رغم مقاومت در برابر خواست مسکو، نگران آن بود که مبادا با ایستادگی بر سر اصول خود، به «کارشکنی» در روابط ایران و شوروی متهم شود.

شکست مذاکرات دوهفته‌ای تهران نشان دهنده آن بود که قوام هنوز برای دستیابی به حق حاکمیت ایران بر آذربایجان و مقابله با فرقه‌ی دموکرات و همسایه‌ی نیرومند شمالی، راهی دشوار در پیش دارد. قوام خواستار اقتدار دولت بر ارتش آذربایجان بود و پیشه‌وری چنین اقدامی را به معنای زیر پا گذاشتن آمال جنبش آذربایجان می‌دانست. قوام می‌خواست استاندار آذربایجان و رئیس ژاندامری توسط دولت مرکزی تعیین شوند و با پیشه‌وری بر سر تقسیم اراضی و مسئله‌ی چگونگی تقسیم مالیات نیز اختلافاتی داشت و اختلافات کوچک و بزرگ دیگری نیز، دستیابی به هر نوع توافقی را با مانع روبه‌رو می‌ساختند.

دیگر، از همان آغاز مذاکرات روشن بود که دولت به هیچ‌وجه حاضر به سازش بر سر طرحی که تمامیت ارضی ایران را به مخاطره اندازد نخواهد

بود. در مقابل، آنچه پیشه‌وری می‌خواست، جز قدرت هرچه بیش‌تر دولت خودمختار آذربایجان معنایی نداشت. کوشش فرقه در عمل، رسمیت بخشیدن به حضور دولتی مستقل در چارچوب ایران به شمار می‌آمد؛ دولتی که جز در سیاست خارجی، در هر زمینه‌ای به‌اختیار عمل می‌کرد.

با این همه، در روند مذاکرات، هر دو طرف با توجه به ضرورتی که پیرامون دستیابی به توافق دیده می‌شد، تعدیلاتی را درخواست‌های خود منظور کردند که درخور تأمل بود. انجمن ایالتی جایگزین «مجلس ملی» آذربایجان می‌شد و شورای وزیران تا حد مدیران محلی تقلیل می‌یافت. دولت نیز می‌پذیرفت که ارتش فداییان فرقه به‌عنوان نیرویی در کنار ارتش، پلیس و ژاندارمری حضور داشته باشد. اما، با این حال، مسئله‌ی ارتش و اصلاحات ارضی تا پایان همچنان به‌عنوان مانعی بر سر راه دستیابی به توافقی متقابل باقی ماند. مانعی که سرانجام مذاکرات قوام و پیشه‌وری را در تهران با شکست روبه‌رو ساخت.<sup>۱۱</sup>

در پی شکست مذاکرات و بازگشت پیشه‌وری به آذربایجان، بحرانی که به نظر می‌رسید با امضای قرارداد میان ایران و شوروی فروکش کرده باشد، در اوجی دوباره، نگرانی‌های تازه‌ای را برانگیخت؛ نگرانی‌هایی که اعلام عهدنامه‌ی مودت میان فرقه‌ی دموکرات و حکومتی که در گوردستان به رهبری قاضی محمد بر پا شده بود، به آن ابعادی دیگر می‌بخشید.

در همین فاصله، رادیو تبریز نیز تبلیغات گسترده‌ای را بر ضد دولت آغاز و آمادگی مردم آذربایجان برای مقاومت و مقابله‌ی نظامی با دولت مرکزی را اعلام کرد. نیروهای افراطی تهران نیز شکست مذاکرات را نشانه‌ی بی‌حاصل بودن سیاست دولت در کنار آمدن با فرقه‌ی دموکرات ارزیابی می‌کردند.

در این میان، قوام با تاکتیک همیشگی خود به سادچیکوف اطلاع داد که درصدد استعفاست. انتشار این خبر در رادیوهای خارجی، نگرانی سفیر شوروی را دوچندان کرد. او طی گفتگویی با نخست‌وزیر، رئیس دولت را از